

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۲ اپریل ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش سی

تجاوز امریکا بر افغانستان

اردوی پاکستان در ۲۰۰۹ به خاطر سرکوب طالبان پاکستانی حین حمله بر دیر، سوات، باجور، مهمند و اورکزی در ظرف پنج ماه قادر به تثبیت بیشتر قدرتش در این ایجنسی ها شد. در این جنگ ها ملا فضل الله داماد مولانا صوفی محمد در سوات، ملا فقیر محمد در باجور، عمر خالد در خیبر ایجنسی، ملا گلبداد در وزیرستان شمالی و بیت الله محسود در وزیرستان جنوبی قومندانی نیروهای طالب را بر عهده داشتند. ملا عمر چند بار از آنان خواست که در جنگ علیه سربازان پاکستانی شرکت نکنند و به جنگ در افغانستان آماده شوند اما سران طالبان پاکستانی این درخواست را رد کردند.

پاکستان در حالی این جنگ را به پیش می برد که ماهانه ۸۰ میلیون دالر مصرف اردوی خود را در وزیرستان از امریکا می گیرد. پاکستان علاوه از این مصرف، از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، بیست میلیارد دالر کمک امریکا را دریافت کرده و به همین پیمانانه از انگلیس ها نیز کمک گرفته است. به این صورت سردمداران رژیم حاکم بر پاکستان نشان دادند که در نوکری به امپریالیست های امریکائی و انگلیس چیزی کمتر از مزدوران دولت پوشالی افغانستان ندارند و این که امریکا و انگلیس، پاکستان را چخ کنند و افغانستان را قلاده بند اصلی خود بسازند، هیچ دلیلی وجود ندارد. امریکا می خواهد که در آینده نه تنها پاکستان و افغانستان بلکه هندوستان را نیز در چنبره خود بگیرد.

اردو و بازوی اصلی آن «آی. اس. آی» که طراح و مجری اصلی سیاست های پاکستان در رابطه با افغانستان و هندوستان است، از ۳۰ سال به این سو تلاش داشته تا ابتداء بر پنج میلیون باشنده هفت ایجنسی در کنار خط دیورند تسلط حاصل کند و بعد مسأله رسمیت آن را با دولت افغانستان مطرح سازد. لذا تمرکز طالبان و القاعده در این منطقه پشتون نشین برای رهبران پنجابی پاکستان می توانست دلخواه باشد، چیزی که امریکائی ها و انگلیس ها هرگز با آن مخالف نبوده اند زیرا هرچه جنگ در این منطقه شدت می یافت و به سوی افغانستان سرریزه می نمود به همان پیمانانه به تثبیت نیروهای امریکائی در داخل افغانستان و حضور نیروهای پاکستانی در هفت ایجنسی خدمت می نمود به این خاطر این استقرار و جنگ، منافع امریکا و پاکستان را بر آورده می ساخت.

طالبان پاکستانی در اواخر ۲۰۰۵ تشکیلات خود را از طالبان افغان در وزیرستان جدا کردند و تحریک مستقل خود را ایجاد نمودند. رهبری طالبان پاکستانی را در آن وقت عبیدالله محسود که مدتی در گوانتانامو زندانی و بعد رها شد، بر عهده داشت، اما بعد از قتل او، برادرش بیت الله محسود این رهبری را به دست گرفت که او هم در پنج اگست ۲۰۰۹ در مکن وزیرستان در اثر بمباران طیاره های بی پیلوت امریکا به قتل رسید و حکیم الله محسود یکی از جنایتکاران و قاتلان دیگر طالبی جای او را گرفت. حکیم الله محسود نیز به تاریخ ۱۲ جنوری ۲۰۱۲ در منطقه داتاخیل وزیرستان شمالی در اثر بمباران طیاره های بی پیلوت امریکائی کشته شد.

جدائی طالبان پاکستانی و افغان طرح امپریالیست ها و «آی. اس. آی» بود، زیرا با این طرح می توانستند رهبری القاعده را در این منطقه تضعیف کنند، کاری که امریکا بعد از ۲۰۰۵ خواهان آن بود و روز تا روز ضرورت حضور القاعده در این منطقه کمتر می شد. استخبارات امریکا ارزیابی دقیقی از ترکیب نیروهای القاعده داشت. عده ای چون اسامه، الظواهری، ابوحانی، خالد شیخ، ابوحفص و... افرادی بودند که هیچ وقت روابط خود را با رهبری عربستان سعودی و از آن طریق با ستراتیژیست های امریکائی قطع نکرده و با تمام شعارهای ضد امریکائی و اداهای رادیکالیستی در چشم انداز کلی، حرکتی به نفع امریکا بودند، اما افرادی چون ابومصعب الزرقاوی، ابو ایوب المصری، البغدادی و... دشمنان واقعی امریکا به حساب می آمدند که گاهی عقده های ناشی از زخم های فلسطینی علیه اسرائیل را که امریکا حامی پروپا قرص آن است، از یاد نبرده و واقعاً خواهان زخم زدن به امریکا بودند که این طیف در قومندانان دست دوم القاعده وسیعتر بود.

جدائی طالبان پاکستانی از طالبان افغان رخ این حرکت ها را به دو طرف افغانستان و هند تقسیم کرد و این به نفع پاکستان و امریکا بود، چنانچه بعد از این جدائی، گروپ های مسلحی چون لشکر طیبیه می خواست آرام آرام جای القاعده را در این منطقه بگیرد و چنان بود که عملیات خود را در کشمیر و مناطق دیگر هندوستان تشدید کرد. با این که در ۲۰۰۲ طرح حمله بر پارلمان هند را ریخت؛ در اواخر ۲۰۰۸ بر هتل تاج محل در ممبئی حمله نمود که در آن حدود ۱۹۰ نفر به قتل رسیدند و بار دیگر هند و پاکستان را به رویارویی خطرناکی کشاند. در این حال مولانا فضل الرحمن حملات طالبان پاکستانی بر مقامات آن کشور را غیر شرعی اعلان کرد، اما این حملات را در افغانستان شرعی خواند.

انتخابات ولسی جرگه و شوراهای ولایتی در دسمبر ۲۰۰۵ برگزار شد. مسؤلیت این انتخابات را باز هم دفتر یوناما بر عهده داشت که در آن ۱۷۳ میلیون دالر به مصرف رسید. این انتخابات به نام دور سیزدهم نیز یاد می شود، چون دور دوازدهم آخرین دور پارلمانی در دهه دموکراسی ظاهرشاهی بود و بعد از آن انتخابات سراسری برگزار نشد. در این انتخابات خونریزترین و بدنام ترین افراد شرکت کردند و با مصرف پول، زور و سوء استفاده از روابط ملیتی، قومی، تنظیمی و مذهبی، رأی برخی از توده های ناآگاه را چاپیدند. رأی دهندگان فکر می کردند که با ایجاد پارلمان بخشی از آلام شان کاهش خواهد یافت و تا آن زمان باور داشتند که خارجی ها برای شان بهروزی می آفرینند. در این پارلمان ربانی، قانونی، سیاف، مجددی، محقق، ملا راکتی، ملا رحمانی، فاروقی، علومی، گلابزوی، قانونی، یاسینی، جبرائیلی، ریگستانی، ملا لودین، کلکانی، کاظمی، زلمی مجددی، قاسمی، اکبری، خالد پشتون، عالمی بلخی، حاجی فرید، گیلانی، ملا شیرمحمد، ایزدیار، ملا شهزاده، قاضی کبیر، علم سیاه، داکتر ابراهیم، قاضی نذیر، سرمچار، وطنوال، قدریه یزدان پرست، کبیر رنجبر (بی هیچ شرمی خود را چپ و راست «دکتر علوم» می نامد)، نعیم فراهی، پیرمقل، خواصی و... پیروز شدند. اکثریت اعضای این پارلمان را در مجموع جانیان حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت و خلقی - پرچمی ها می ساختند و به این خاطر در

فبروری ۲۰۰۷ «منشور مصالحه ملی» را به امضاء رساندند که در آن تمام خون های ریخته شده مردم را برای خود بخشیدند و بعد کرسی با بی شرمی آن را توشیح کرد و نشان داد که پایه های دولت پوشالی چگونه بر این جانیان استوار است.

این پارلمان که جز طوبیله و ظنفروشان چیزی نبود، محل کثیف ترین قاتلان مردم افغانستان و جای فساد و رذالت جهادیه و از هر قماش و ظنفروش بود. برای اینکه وزیری از این پارلمان رأی اعتماد می گرفت، باید حداقل چهارصد هزار دالر رشوه می پرداخت. هر یک اینان خود را «نماینده» قوم خاصی می پنداشتند. برخی از آنان قاچاقچیان مواد مخدر بودند. امریکائی ها از زیرزمینی دفتر ملا شیرمحمد در لشکرگاه ۹ خروار تریاک کشیدند و او چند روز بعد جزء ۳۴ سناتور انتصابی بود که از سوی کرسی به مشرانو جرگه معرفی شد. فوزیه کوفی با برادران و پسران کاکایش که ولسوالی درواز بدخشان را در کنترل گرفته بود، یکی از راه های مهم مواد مخدر را در دست داشت (عنایت الله برادر فوزیه در ماه جون ۲۰۱۱ با ۴۹ کیلوگرام تریاک دستگیر شد). اکثر وکلای جنایتکار به کمیشنکاری در وزارتخانه ها مصروف بودند، در بسیاری از جلسات بیرون کشور دعوت شده و همیشه در رفت و آمد بودند. با اینکه روزها بر سر معاش ها و امتیاز موتر، خانه و گارد چنه می زدند و بالاخره تصمیم به چپاول دشت پدوله گرفتند که با مقاومت توده های اطراف این دشت موش شدند و در چپاول شان پیروز نگشتند، اما اشغالگران این جانیان را به عنوان نمایندگان مردم تبلیغ کرده، دموکراسی مسخره شان را پیروز می نمایانند.

در تمام سال ۲۰۰۵ جنگ در افغانستان به شدت جریان داشت و رسانه های غربی همه روزه از تشدید بیشتر جنگ خبر می دادند. در این سال ۵۶ تن از سربازان خارجی در افغانستان به قتل رسیدند و شعله های جنگ تا دهات و شاهراه ها هم رسید. رفت و آمد افراد وابسته به دولت در بعضی از راه ها مخصوصاً راه کابل - قندهار ناممکن شد. طالبان با بی رحمی و با کوچکترین شکی بر رابطه افراد با دولت و یا خارجی ها سر می بریدند. نیروهای امریکائی بیشتر در جنگ عراق فرو رفته و توجه کاخ سفید عمدتاً بر وضعیت عراق و فتح کامل آن متمرکز شده بود. کمپنی های امریکائی تلاش داشتند که هرچه زودتر به نفت عراق (مخصوصاً حوزه نفتی کرکوک که هفتمین ذخیره نفتی جهان بود) دست یابند. مخصوصاً که جمهوریخواهان به عنوان نمایندگان کمپنی های نفتخوار تلاش داشتند که قبل از به سر رسیدن دوره ریاست جمهوری بوش به این آرمان برسند. اما این به آن معنی نبود که افغانستان دیگر محور ستراتیژیک اشغال آسیائی امریکا را نسازد.

کنفرانس گدائی بار دیگر در ۲۰۰۵ در لندن دایر گردید. در این کنفرانس که سران دولت پوشالی با برنامه خاصی شرکت کرده بودند، از شرکت کنندگان خواستند که مصرف بخش مهمی از پولها در صلاحیت دولت قرار داده شود و اعلان کردند که تا ۲۰۰۷ مواد مخدر را کاهش می دهند، فساد را به حداقل می رسانند و در بازسازی ادارات افغانستان گام های مؤثری می گذارند. اما چون اشغالگران می دانستند که این بیانه فقط برای خاک زدن به چشم اشتراک کنندگان کنفرانس است، لذا در برابر این درخواست سکوت کردند (چون نه طرفدار ختم گشت تریاک و نه خواهان جمع شدن گلیم فساد در ادارات دولت پوشالی بودند). انگلیس ها و عده صلاحیت مصرف ۵۰ درصد پول های چنده را به دولت دادند (چون نه مبارزه به ضد مواد مخدر و نه جلوگیری از فساد اداری به این دولت ربطی داشت). بعد از کنفرانس لندن، صلاحیت دولت پوشالی همچنان در حد مصرف ۱۰ تا ۱۵ درصد ماند. در این کنفرانس ۷۰ کشور و نهاد شرکت کرده بودند. ۱۰۲ میلیارد دالر «کمک» شد که مثل دو کنفرانس دیگر (توکيو و برلین) این پول ها نیز دزدی شدند.

در ۲۰۰۴، ۱۴۳۵ نفر از توده های مردم توسط جنگسالاران، گروه های مسلح باجگیر و متجاوز بر حقوق مردم به قتل رسیدند (در میان این کشته ها هیچ ارباب، سرمایه دار و یا مقام ارشد دولتی وجود نداشت). نیروهای امنیتی دولت پوشالی نیمی از قاتلان را دستگیر کردند، اما اکثر آنان با دادن پول و داشتن پشتوانه زورمداری دوباره رها شدند.

در ۲۰۰۵ این گراف با مرگ ۱۶۰۰ نفر افزایش یافت. تجاوز بر زنان و دختران، اختطاف اطفال و پولداران، چپاول زمین و خانه های مردم، تجاوز بر زمین های دهقانان کم زمین، دستگیری و تلاشی خانه های مردم توسط نیروهای امریکائی (بیش از سه هزار نیروی سپیشل فورس امریکائی که از قطر و کلیفورنیا هدایت می شدند و به هیچ مقام امریکائی در افغانستان پاسخگو نبودند و از هیچ عمل فاشیستی اباء نمی ورزیدند، این عملیات ها را هدایت می نمودند) صورت گرفت. تشکیل گروه های مزدور امریکائی (در ننگرها به نام شاهین، در هلمند به نام کوماندو، در کتر چندین گروه که مستقیماً از امریکائی ها معاش می گرفتند) ایجاد و ۲۴ زندان امریکائی در سرتاسر کشور (یکی از جاسوسان امریکائی به نام جک، زندان شخصی داشت که در رابطه نزدیک با یونس قانونی کار می کرد. این گروه، افغان ها را دستگیر و با شکنجه های غیر انسانی از آنان اقرار می گرفتند که با طالبان و القاعده رابطه دارند)، خودکشی و خود سوزی زنان (هر روز به طور اوسط یک زن خودسوزی می کرد)، جلب افراد بیکار به صفوف اردو و پولیس مزدور، تظاهرات گسترده مردم علیه نیروهای خارجی و دولت پوشالی، اكمال کار چند سرک، احیای نهادهای جامعه مدنی، تدویر کنفرانس های توکیو و برلین جهت جمعآوری پول (چنده) برای افغانستان، ایجاد بیش از ۲۰۰۰ انجوی داخلی و خارجی، ایجاد ۱۳۰ کمپنی امنیتی، استقرار سفارتخانه های غربی و ورود هزاران جاسوس غربی (مشاوران، مدرسان رسانه ها، رؤسا و کارکنان انجوها، گزارشگران، مدیران سرمایه گذاری بخش خصوصی، محققان، مدیران کمپنی های خصوصی و...)، آغاز کار شش تلویزیون، ۱۰۰ نشریه و ۵۰ رادیو، برگزاری لویه جرگه اضطراری، تسوید و تصویب قانون اساسی، تدویر لویه جرگه قانون اساسی، برگزاری انتخابات دور اول ریاست جمهوری و انتخابات دور اول پارلمانی و شوراهای ولایتی و... از مشخصات این دوره (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶) بود.

با اینکه تا اواخر ۲۰۰۵ تنها امریکائی ها هشت میلیارد دالر به افغانستان «کمک» کردند و با اینکه بار اصلی جنگ و تلفات را مردم می کشیدند، اما نه تنها در وضعیت اقتصادی آنان تغییری به وجود نیامد بلکه ۶۰ درصد توده ها زیر خط فقر سقوط کردند. از هشت میلیون نیروی کار آماده در افغانستان، چهار میلیون بیکار ماندند و هرچه ورشکستگی دهات افزایش می یافت این بیکاری بیشتر و مزمن تر می شد.

سی سال جنگ غیرعادلانه ای که ملاکان و کمپرادوران نو به دوران رسیده، سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست های متجاوز در کشور ما به راه انداختند، خون بیش از یک میلیون افغان (هفت ملیون لیتر) ریخته شد، یک میلیون زن بیوه و طیف وسیعی از کودکان بی سرپرست به جا ماند. کودکانی که ۶۹ درصد آنان (بین ۵ تا ۱۳ ساله) جبراً کار می کنند، روزانه ۶۰۰ کودک کمتر از پنجسال در اثر فقر توده ها و عدم دسترسی آنان به دوا و داکتر جان می دهند و در مجموع مصارف ۲۶ درصد خانواده های افغان را کودکان تأمین می نمایند. در ۲۰۰۳ حدود ۳۸ هزار کودک تنها در شهر کابل به کار اجباری اشتغال داشتند که تعداد شان در ۲۰۱۰ به ۶۰ هزار رسید. بخشی از این کودکان به پلاستیک فروشی، اسپندی، موتر پاکی، موتر شوئی، بوت پالشی، شاگردی اهل کسبه، جمعآوری کاغذ و پلاستیک از زباله دانی ها، کارهای شاقه چون خشت زنی و کارهای ساختمانی و... مصروف اند؛ بخش دیگر جبراً به گدائی، تن فروشی، جیب بُری، پخش مواد مخدر، خدمت به باندهای مافیائی و دزدی کشانده

شده اند. کودکان بسیاری که آمار آن گاهی انتشار نیافته، توسط مافیای قاچاق انسان از افغانستان ربوده شده که تا حال کسی از آنان خبر ندارد. این کودکان بیشتر به کشورهای عربی حاشیه خلیج برده شده و در آنجا از آنان کار می کشند (حداقل یک بار ۳۰۰ کودک افغان در ۲۰۰۹ از روی جاده ها در عربستان سعودی جمعآوری و به افغانستان انتقال یافتند)؛ بعضی از دختران کودک به اعراب فروخته شده و شیخ های ثروتمند از این کودکان تمتع جنسی می برند. عاید قاچاق انسان در جهان سالانه به ۳۲ میلیارد دلار می رسد و به این صورت دختران بی سرپرست افغان در این سال ها طعمه خوبی برای این مافیا بوده اند.

دو طرف درگیر هرچه از پستی و پلشتی در نهاد دارند، بر کودکان عملی می سازند. هر باری که امریکائی ها با بمبارانهای کور شان قتل عام به راه می اندازند، جان کودکان را هم می گیرند. در حمله بر کارگران زن و مرد در فارم غازی آباد ننگرهار ۵ کودک را کشتند؛ در حمله بر عروسی در هسکه مینه ۹ کودک به قتل رسیدند، در حمله به شاه ولی کوت جان ۱۲ کودک گرفته شد، در حمله به غازی آباد ۱۹ کودک جان باختند، در عزیزآباد بیش از ۳۰ کودک به قتل رسیدند، در مانوگی ۹ کودک مکتب را کشتند، در خوست ۳ کودک در یک حمله با مادران شان به قتل رسیدند، در ولسوالی نوزاد ولایت هلمند جان ۱۲ کودک را گرفتند، سربازان انگلیس بر دو کودک تجاوز کردند؛ و این جریان بی وقفه ای است که تا هنوز ادامه دارد. طالبان نیز با هر انفجار و انتحاری به چنین جنایت های پستی دست می زنند. تا حال چندین بار عملیات انتحاری توسط اطفالی که به وسیله ملاهای سفاک تشویق می شوند، صورت گرفته است. در می ۲۰۱۱ پنج کودک حین عبور از تورخم دستگیر شدند که عزم انجام عملیات انتحاری را داشتند. گروه چهار نفری کودکان که همه زیر سن ۱۲ سال و باشندگان ولایت لوگر بودند، توسط ملا معروف در سپین جماعت اتک در پشاور به این کار تشویق شده و کودک دیگری که باشنده ولسوالی اندر غزنی بود و توسط ملا نعیم، ملای یک مسجد در اندر به این کار تشویق شده بود نیز دستگیر شد. این ملاهای جنایت پیشه به این کودکان گفته بودند که وقتی شما بالای خارجی ها عملیات انتحاری انجام دادید، آنان کشته می شوند و شما زنده می مانید!!!

به این صورت بر کودکان افغان در زیر سایه اشغالگران و حاکمیت پوشالیان هیچ رحمی وجود ندارد. اشغالگران بی هیچ پروائی در بمباران های کور شان جان کودکان را می گیرند. طالبان نه تنها در انفجارها و انتحارهای جنایتکارانه جان کودکان را می گیرند بلکه از کودکی آنان سوءاستفاده کرده و به انجام عملیات انتحاری تشویق می کنند. گروه های مسلح و جنگسالار به عفت دختران کودک تجاوز می کنند؛ گروه های جنایتکار آنان را اختطاف می کنند و حتی اعضای بدن شان را به فروش می رسانند، فساد حاکم بر دولت مانع توجه صحی به کودکان شده، روزانه به علت عدم دسترسی به دوا و داکتر ۶۰۰ کودک جان می بازند، به علت فقر و تنگدستی از هر سه کودک یکی به سوءتغذی مبتلا است. در مناطق زیر نفوذ طالبان اجازه زرق واکسین داده نمی شود و هفت میلیون کودک از رفتن به مکتب محروم اند.

از ۲۰۰۴ تا امروز صدها کودک افغان به خاطر فروش اعضای بدن شان در کابل و ولایات ربوده شده اند که تا حال کسی اطلاع دقیقی از آنان ندارد. اختطاف اطفال زائیده شوم اشغال است که تا هنوز در تمام ولایات افغانستان جریان دارد. سالانه حداقل ۲۰۰۰ حادثه اختطاف به وقوع می پیوندد. علت اینکه آمار دقیقی از این اختطاف ها ارائه نمی گردد، جورآمدهای مخفیانه اختطاف گران و وابستگان اختطاف شدگان است. اختطاف هائی که در شهر کابل صورت میگیرد (اطفال ثروتمندان و تاجران) به دو استقامت شمالی و سروبی برده می شوند. اختطافگران سازمانهای متشکل و امکانات وسیعی در اختیار دارند. بخشی از این پول ها به جیب قومندانان مشهوری که در

مقامات عالی دولت قرار دارند، سرازیر می شوند و بخشی به افسران پولیس داده می شود. اکثریت آمران جنائی و آمران حوزه ها همدست اختطاف چپان اند. برخی از کودکان ربوده شده به مناطق قبایلی پاکستان برده میشوند. پسر یک عکاس رسانه های چاپی دولتی در ۲۰۰۷ بعد از اختطاف به حومه پشاور برده شد و بعد از تحویلی یک میلیون کلدار دوباره رها گردید؛ پسر یک داکتر در فراه بعد از اختطاف به قتل رسید؛ پسری که توسط یک ملا از شیوان فراه اختطاف شده بود، پس از رهائی چشم و گوش هایش را کرم زده بود.

بسیاری از سرمایه داران بزرگ و مقامات بلندپایه دولتی فرزندان شان را از افغانستان بیرون کرده و به جاهای امنی برده اند، لذا تا حال کسی نشنیده که فرزند فلان وزیر و یا وکیل اختطاف شده باشد. اینان سال یکی دوبار به دیدار فرزندان شان می روند، نه اینکه فرزندان شان را به افغانستان بطلبند. بیشتر فرزندان تاجران سطح متوسط و یا خود آنان اختطاف می گردند. بعضی از این تاجران بی آنکه اختطافی صورت بگیرد به بعضی از باندها ماهانه جزیه می پردازند و یا از سوی باندها بر آنان پول حواله می گردد. وقتی رئیس کمپنی «بشیری لمیتد» در داوطلبی قرارداد قسمتی از روغنیات میدان هوایی بگرام که ۷۰۰ هزار دالر سود داشت از یک زورمدار پنجشیری در ۲۰۰۷ برنده شد، در فردایش مالک این کمپنی اختطاف و بعد از آنکه فرزندان ۷۰۰ هزار دالر تحویل دادند، رها شد. در حالیکه بشیری ربایندگانش را می شناخت اما با ترس از عواقب آن خود را چپ گرفت. رئیس کمپنی الکوزی (ناصر الکوزی) برادر عبدالرحمان الکوزی که یکی از کمپرادوران مهم چند کمپنی بزرگ جهانی است، در ۲۰۰۶ ربوده شد، پدرش در حالیکه به رسانه ها تضرع می کرد که این مسأله را انعکاس ندهند، با پرداخت ۷ میلیون دالر رها گردید. رهائی همایون شاه آصفی (معاون اول داکتر عبدالله در انتخابات دوم ریاست جمهوری) از چاهی که او را کشیدند، در تلویزیون ها انعکاس وسیعی یافت. در مجموع در افغانستان ۱۹۰۰ باند اختطافگر و باجگیر وجود دارند که در سرتاسر کشور پراکنده اند. بشیر قناعت، قومندان محراب، قومندان صبغت، شین شیر، تیمور، قومندان الماسک و... از آدم ربایان مشهوری بوده و هستند که برخی از آنان در سال های اخیر در درگیری با پولیس کشته و ده ها تن آنان هنوز زنده اند و به آدم ربائی مصروف می باشند.

«بچه بازی» از اعمالیست که گرچه در افغانستان سابقه طولانی دارد و در لشکرکشی های محمودغزنی و احمدشاه ابدالی به علت طولانی بودن سفرها گسترش یافت، اما در دوران جهاد، بچه بازی در میان قومندانان جهادی فوق العاده زیاد شد. این قومندانان علاوه بر این که این بچه ها را با خود شب و روز می گشتاندند و لباس های مقبول می پوشاندند، شبانه با آنان همخوابه شده، آرایش کرده و با پوشاندن لباس زنانه، می رقصاندند. گاه بر سر این بچه ها میان قومندانان جهادی، جنگ و لشکرکشی می شد. این «کسب» در قندهار در زمان جهاد چنان رشد کرد که در آخر حاکمیت جهادی ها یکی از قومندانان پسری را رسماً عروسی کرد. بچه بازی در میان گروپ های ملیشیائی در زمان حاکمیت نجیب نیز بسیار رشد کرد و در میان طالبان نیز تا اندازه ای شایع بود که برخی از آنان در سفر و حضر بچه های مقبولی با خود داشتند. اکنون در سرتاسر افغانستان به درجات مختلفی بچه بازی (همجنسگرایی افغانستان با همجنسگرایی غرب فرق دارد. در آن همجنسگرایی افراد همسن با هم ازدواج می کنند، در حالیکه در افغانستان مردان کلان سن، بچه های مقبولی را بچه بی ریش می سازند که چون خانم خود با آنان برخورد دارند) وجود دارد. قومندان محمد یاور، داشتن بچه بی ریش را نشانه ای از قدرت فرد در اجتماع می داند و عنایت الله به خاطری که سال ها بچه بی ریش داشته و زنش در بغلان به این خاطر او را ترک کرده، اکنون نیز بچه بی ریشی دارد که زندگی با او را بهترین لحظات عمرش می داند.

باند‌های مسلح نه تنها به اختطاف و باجگیری قناعت نکردند بلکه بیش از ۴۷ بار در شهر کابل بر مارکیت ها، فروشگاه ها و بانک ها حمله نمودند و پول های بسیاری را ربودند. اگر در زمان حاکمیت خلقی ها مارکیت جمهوری به وسیله روس ها چور و بعد آتش زده شد، اگر در زمان مسعود سرای شهزاده چور شد و اگر در زمان طالبان دوبار سرای شهزاده چپاول گردید، اما بعد از اشغال کشور به وسیله امریکائی ها چندین بار بر موترهائی که پول بانک ها را انتقال می دادند، حمله صورت گرفته و چندین صراف به قتل رسیدند. عصمت یکی از صرافان سرای شهزاده که با مقداری پول به سوی میدان هوائی کابل در حرکت بود، توسط پنج تن از افراد مسلح یکی از باندها در نزدیکی کندک نظم عامه متوقف و بعد از ربودن پول هایش به قتل رسید. در ماه جولای ۲۰۱۱ سه میلیون دالر صراف سرای شهزاده به نام احمدشاه حکیمی در حالی از چهارراهی صحت عامه توسط افراد مسلح به سرقت رفت که در چند قدمی آن افراد مسلح برهان الدین ربانی و کمپ اینگرز مربوط نیروهای امریکائی نظاره گر بودند. دوبار بر موتر حامل پول عزیزی بانک حمله شد و بعد هر بانک برای انتقال پول دو موتر با چند فرد مسلح استخدام کردند و حال برای انتقال مقدار کمی پول قطار مسلحی باید حرکت کند، این در حالیست که در شهر روزانه ده ها تانک اشغالگران و موترهای پولیس و اردو در گشت و گذار اند و در هر جائی پوسته های محافظت شهری وجود دارد.

علاوه بر این، صدها قاچاقچی انسان در سال های اخیر در افغانستان، ایران، پاکستان و تاجیکستان فعال شده که جوانان، نوجوانان و فامیل های فراری را به بیرون انتقال می دهند. این قاچاقچیان روزانه دهها افغان را به مرزهای ایران، تاجیکستان و پاکستان با هدف انتقال به جاهای مختلفی می برند. اکثر جوانان به فکر رسیدن به کشورهای اروپائی، امریکائی، عربی و استرالیا می باشند. این قاچاقچیان با قراردادهای و شیوه های خاصی فراریان را به مناطق دلخواه شان دست به دست کرده، می رسانند. پول پیشکی، پول بعد از رسیدن به منزل مقصود، پول قسطی، پول ضمانت، پول بعد از کار و غیره از شیوه های پرداخت پول به این قاچاقچیان میباشد. آنان از ده ها راه و طریق شکار شان را منتقل می سازند و صدها افغان که تا حال آمار شان روشن نشده در این راه ها به قتل رسیده، چپاول شده، تنها عده معدودی از آنان به جاهای مورد نظر شان رسیده اند. در مرز ایران افرادی در کمین اند که فقط وظیفه چنین انتقالی را دارند و در میان مردم به «مسافرکش» معروف اند. قیمت بردن به اکثر کشورها، در کابل و پشاور مشخص می باشد. برخی ها با پرداخت پول های کلان و ساختن ویزای جعلی به نقاط دور دست جهان از طریق هوا برده می شوند، در حالیکه بخش دیگری از طریق زمین و با پای پیاده از طریق ایران، ترکیه و یونان خود را به اروپا می رسانند. به این صورت افغان ها در اکثر کشورهای جهان در به در و آواره اند و اکثر آنان هیچ رغبتی به برگشت ندارند. با اینکه بارها دستگیر و اخراج می گردند، اما گاهی از تقلای برای رفتن دوباره به جائی که دستگیر شده، باز نمی ایستند.

زنان بخش مهم بستر ستمگری در زمان اشغال هر کشوری از جمله افغانستان اند. زنان علاوه بر اینکه ستم ملی استعماری و ستم طبقاتی را میکشند، ستم مرد را هم بر جسم و روان خود احساس کرده، دین و سنت دو عنصر مهم در جامعه فئودالی است که بیشتر زهر زجر را بر زنان و دختران می ریزند. دین اسلام برای مردان اجازه داشتن چهار زن را در یک وقت میدهد. زن در شهادت و میراث نیم مرد به حساب می آید. مرد موظف به کار و تهیه خوراک، پوشاک و لباس زن و فامیل است که راه کار زن را در اجتماع می بندد. زن باید در لباس خاصی که حجاب نامیده می شود، پیچیده باشد. بدون محرم شرعی که آن هم یک مرد است، جائی نرود. ضعیف و ناقص العقل نامیده شده، حق رهبری جامعه را ندارد و بالاخره فقط به عنوان یک موجود ارضای جنسی مردان به او نگریده

می شود. مردانی که چند زن می گیرند، عموماً افرادی اند که دلایل ریاکارانه دینی دارند، در حالیکه این مردان برای هوس و لذت به زن دیگری توسل می جویند. وقتی پولدارتر شدند، هوس زن سومی و بعد چهارمی را می کنند. این مردان پیوسته از رعایت «عدالت» شبانه نسبت به زنان شان حرف می زنند و هزار و یک توجیه احمقانه دارند که فقط آدم های نادانی را می توانند بازی دهند. اصل چهار زنی دین اسلام جز توجه به هوس بازی مردان ثروتمند و بازیچه قرار دادن زنان چیز دیگری نیست. اما بعضی مردان کارگر و دهقان نیز به خاطر بی اولادی (عموماً «ملامتی» نازائی بر دوش زنان انداخته می شود و این مردان برای اثبات مشکل، حتی به معاینه حاضر نمی شوند) به دو زنی توسل می جویند یا بر طبق سنت و پیغور، بیوه برادر را تصاحب می شوند.

فامیل های چند زنه در شرایط بسیار بد زندگی قرار می گیرند. مردان چند زنه عموماً یک زن خود را بر زنان دیگر برتر دانسته، که به نام «زن خاطرخواه» و یا «سفید بخت» نامیده می شود. زنان دیگر نسبت به او عقده و حسد دارند و این روحیه به اطفال این زنان نیز منتقل می شود. نزد بسیاری مردان در افغانستان، پولدار شدن، به معنی رسیدن به زن دیگر است. قومندانان جهادی که در جریان جنگ به پول های کلانی دست یافتند، تلاش کردند که حج بروند تا حاجی نامیده شوند و بعد چند زن بگیرند. ناصر قومندان حزب اسلامی در لغمان که هنوز ۳۰ ساله نشده بود، سه زن داشت. حاجی علم قومندان جنایتکار حزب اسلامی مولوی خالص در کنر چون از فقر به ثروت رسیده بود، زن قبلی اش را فدای یک بدی ساخت و زن جدیدی گرفت و بعد با زن دوم هم عروسی کرد. شیخ محسنی (که پیشترمانه در تلویزیون تمدن از حقوق زن صحبت می کند) در ۶۵ سالگی با زن دومی که ۱۶ ساله بود عروسی کرد؛ مولوی خالص ۷۰ ساله با دختر ۱۴ ساله عروسی کرد؛ سیدعلی جاوید هفتاد ساله با دختر ۱۸ ساله بطلون پوشی ازدواج کرد؛ و محقق سه زن یکی پی دیگری گرفت. سه قومندان یک جبهه در فراه ۱۱ زن داشتند. «آقا صاحب» سرکرو در شیندند که مورد احترام توده های بیسواد بود، چهار زن داشت و وقتی اقدام به گرفتن زن پنجم کرد، زن اولش را «خلیفه» ساخت. این زن بعد از خلیفه شدن در روابط زن و شوهری با این «آقای» فاسد قرار نداشت، اما حق نداشت از خانه پا فرا بگذارد، چه رسد به اینکه شوهر دیگری بگیرد.

در کنار تمام مصایب دیگر، تجاوز جنسی بر زنان از پدیده هائی است که در سال های اخیر بار بار اتفاق افتاده که اکثر تجاوزگران بر عفت زنان و دختران افراد مسلح و یا قومندانان جهادی بوده اند. بیشتر این تجاوزها به علت شرم خانوادگی پنهان نگه داشته شده که اینک سال به سال افزایش می یابد. در ۲۰۰۵، ۱۶ مرد مسلح دختر ۱۶ ساله ای به نام رحیمه را از کندز ربودند و بعد از تجاوز دستجمعی او را به کابل انتقال داده و بعد از بار بار تجاوز او را دوباره به کندز بردند و با اینکه خانواده این دختر، متجاوزان به عفت دخترش را شناخت، اما پولیس برای دستگیری آنان اقدامی نکرد. در نومبر ۲۰۰۶ دو قومندان جهادی به نام های مصطفی و ستار در سیاه گرد غوربند بر زن جوانی تجاوز کردند و بعد قومندانان جهادی این زن را به شدت زیر فشار قرار دادند که باید خود را چپ بگیرد و نام جهاد را بد نکند، پولیس هم هیچ اقدامی در دستگیری آنان نکرد. در اگست ۲۰۰۸ پسر قومندان پاینده که وکیل سرپل در پارلمان بود، دختر فقیری را جهت دادن نان به خانه برد و بعد با دوست دیگرش بر او تجاوز کرد. پولیس به خاطر جنگسالار بودن پاینده خان، هیچ اقدامی نکرد و پسرش بعد از سپری نمودن چند روز در نظارتخانه به علت کمی سن (برایش تذکره جدیدی ساختند) رها گردید. همین قومندان چند سال قبل فردی را که به یک زن معلم در قریه تجاوز نموده بود، با اخذ ۲۰۰ هزار افغانی بیگناه خواند و معلم را از قریه بیرون راند.

در ۲۰۰۷ به ۶۲ زن تجاوز صورت گرفت، و در ۲۰۰۸ به ۵۱ زن تجاوز شد. این رقم در ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ دو چندان شد. اما این نمونه کوچکی از این تجاوزها می باشد، چون کمتر از پنج درصد مردم، پولیس را در جریان

چنین اتفاقاتی قرار میدهند. در این حال در ۲۰۰۷ مرد ۴۰ ساله ای در دشت برچی بر دختر سه ساله تجاوز کرد. شیما رضائی گوینده تلویزیون طلوع به خاطر این مسأله خود را کشت و خانگه آماج گوینده تلویزیون شمشاد به این خاطر توسط خانواده اش به قتل رسید. در ۲۰۰۸ دو مرد متجاوز به عفت دختر ۱۴ ساله ای در سمنگان به فرمان کززی رها شدند. در ۲۰۰۷ دختری به نام گلدسته که ۱۵ سال عمر داشت در ولسوالی بهارک تخار مورد تجاوز جنسی یک ارباب قرار گرفت. در ۲۰۰۸ در سرپل بر یک دختر چهار ساله تجاوز شد و یک هفته بعد در این ولایت سه جوان بر یک دختر ۱۲ ساله تجاوز دسته جمعی کردند. معاون والی غزنی اعلان کرد که سه پولیس بر یک دختر چهار ساله در حوزه اول غزنی تجاوز کرده اند. در ۲۰ جنوری ۲۰۱۰ سه مرد مسلح بر دختر هشت ساله در کندز در حضور مادرش تجاوز کردند. این خانواده پشتون بود و متجاوزان غیر پشتون، بسیاری در آن زمان علت این تجاوز را عقده های قومی دانستند و پولیس در این زمینه هیچ اقدامی نکرد. در اپریل ۲۰۱۱ هشت مرد در تالقان بر دختر ۱۳ ساله ای تجاوز کردند و پولیس اعلان کرد که این افراد با استفاده از تاریکی شب فرار کرده اند. در می ۲۰۱۱ شش نفر که چهار تن آنان پولیس بودند در حومه تالقان بر مینا دختر ۱۲ ساله زهرا تجاوز کردند، اما پولیس سه ساعت بعد رسید و گفت ما چه می دانیم که متجاوزان کی ها بوده اند، مخصوصاً وقتی فهمیدند که چهار تن پولیس به چنین جنایتی دست زده، دیگر دنبال آن نگشتند. در جون ۲۰۱۱ در قریه تاشتم تخار پنج تن مسلح بر یک دختر ۱۵ ساله تجاوز کردند. در ماه جولای ۲۰۱۱ چند نفر بر ثمرگل شش ساله تجاوز نمودند. گلناز دختر دیگری است که بر وی تجاوز صورت گرفت، اما محاکم پوشالی او را به دوازده سال حبس محکوم نمودند. بعد از اینکه بوی قضیه در رسانه های بین المللی پیچید، کززی او را به شرطی که با متجاوزش ازدواج نماید، بعد از دو سال از حبس آزاد نمود! در ماه نومبر ۲۰۱۱ یک تن از نزدیکان و محافظان سید انور رحمتی والی سرپل در قریه خرافه بر زنی تجاوز نمود.

علاوه بر تجاوزهای جنسی، خشونت های رنگارنگی بر زنان اعمال شده که واکنش زنان در برابر این اعمال خودکشی یا خودسوزی بوده است. این خشونت ها در بعضی حالات بسیار وحشتناک گشته است. در ۲۰۰۵ مادر و پدری در جوزجان زبان دختر شان را بریدند. در ۲۰۰۶ یک قومندان جمعیت ربانی در کندز، دختر یازده ساله ای را با یک سگ جنگی مبادله کرد. در ۲۰۰۷ یک مرد در هرات انگشتان پای خانمش را قطع کرد، چند هفته قبل در همین ولایت مردی گوشهای خانمش را برید. در اگست ۲۰۰۷ دختر ۱۴ ساله ای که در بامیان از درپور یک شرکت حمل گرفته بود و بعد مادر و برادرش از این واقعه باخبر شدند، دختر بیچاره را به طویله برده و با پل ریش شکمش را دریدند و طفل را از بطنش کشیدند. بعد شکمش را با تار و سوزن دوختند که بعد از چرکی شدن بطن، او را به داکتر برده و همه از این ماجرا باخبر شدند. در جولای ۲۰۰۸ مردی خانمش را که صاحب سه پسر بود با قاطری مبادله کرد. در نومبر ۲۰۰۹ خانمی را به خانه های امن آوردند که شوهرش هر دو دست و پایش را شکسته؛ زبان، گوش ها و بینی اش را بریده بود. در ۲۰۰۸ گروه مسلحی بر مکتب دخترانه در لوگر حمله کرد که یک دختر کشته، یک دختر و یک معلم زخمی شدند. طالبان در بدل کشتن هر زن معلم ۵۰ هزار افغانی جایزه ماندند. در ۱۲ نومبر ۲۰۰۸ دو مرد موترسایکل سوار با تفنگچه های پلاستیکی بر رخسار ۱۵ دختر مکتب که دو معلم زن نیز در جمع آنان بود، در قندهار تیزاب پاشیدند و بعد از مدتی که این دو تن دستگیر شدند، جزای قابل توجهی برایشان داده نشد. در ۲۰۰۵ نیز فردی بر چهره متعلمان دختر در قندهار تیزاب پاشید. در چاریکار، کاپیسا، کندز و کابل دختران مکتب با مواد سمی مسموم شدند. در ۲۰۰۸ خُسری در ارزگان گوش و بینی عرووش (عایشه) را برید که بعداً نیروهای امریکائی این زن را به امریکا بردند. در جون ۲۰۱۱ زنی در خواجه غار خود

را به دریای آمو انداخت. سحرگل پانزده ساله در ولایت بغلان از سوی فامیل شوهر به طرز وحشیانه ای شکنجه شده و به مدت شش ماه در زیرزمینی زندانی گردیده بود که در دسامبر ۲۰۱۱ به شفاخانه انتقال یافت.

بنابر عقب مانی های فئودالی در افغانستان، ۸۰ درصد از دواج ها اجباری اند. ناف دختری را در روز تولد به نام پسری میزنند. در روز تولد مبادله صورت میگیرد، زنی در برابر قتلی به بد داده میشود، پشت خانه دختری، پسری تنگ میزند و دختر را به نام خود ثبت کرده و هر خواستگاری را تهدید به مرگ میکند. از فروش دختران و گرفتن «تویانه»، «پیشکش» و «ولور» سود میبرند (مردی در ولسوالی یکاولنگ بامیان که ظاهراً ادعاهای کلانی در مورد آزادی زن داشت، دختر معلمش را به جوان درد دیده ای در بدل ۲۰۰ هزار افغانی فروخت. این پسر فاکولته خوان که آهی در بساط نداشت، مجبور شد گاو خود را بفروشد و زمین خود را به گرو بدهد تا پول را مهیا سازد. بعد از آنکه تمام پول تحویل شد، خسر برای اینکه چند ماهی معاش دختر را بخورد تا مدتها حاضر به عروسی دخترش نمیشد و بعد از آنکه حاضر شد، از داماد جهیزیه کلانی طلب کرد تا در روز عروسی به «آودرزاده ها» نشان دهد که در آن ده بکس آهنی نیز شامل بود. داماد برای اینکه پول فرشهای فرمایش خسر را نداشت، دو تخته قالین را از دکانی به عاریه گرفت تا بعد از نشان دادن به آودرزاده ها دوباره تحویلش دهد. وقتی جهیزیه به نمایش گذاشته شد و مردم ده بکس بزرگ آهنی را دیدند، تبصره می کردند که نکند خسر برای دخترش به خاطر نگهداری گاه و جو حیوانات این همه بکس طلب کرده باشد. مقدار گوشت آنقدر زیاد بود که وقتی این خسر «انقلابی» دو روز بعد از عروسی به خانه آباد شده جدیدش رفت، برای «نذری» که به گردن گرفته بود هم کفایت کرد).

به خاطری که زنی «پسرزا» نیست و دختر می آورد، بر او زن دیگری می گیرند. دشمنی های خُشو و عروس در ۹۰ درصد خانواده ها بر کسی پوشیده نیست که تمام اینها باعث بروز حوادث دردناکی می گردند. در ۲۰۰۶ تنها در هرات ۱۸۶ زن خودسوزی و خودکشی کردند. در ۲۰۰۷ بیش از ۱۲۴ زن خودکشی کردند، و در ۲۰۰۸ خودسوزی به ۱۶۵ مورد رسید. این خودسوزی ها در هرات، فراه، کابل و غزنی نسبت به هر ولایات دیگر بیشتر است و در کل سالانه ۲۳۰۰ زن در افغانستان دست به خودسوزی و خودکشی می زنند که روزانه به شش زن می رسد.